

معرفی نقاشان بزرگ

کاراوادجو (۱۵۷۳-۱۶۱۰)

روی جلد: شام در رامنا - رنگ و روغن. ۱۹۵ × ۱۴۰ سانتیمتر - سال ۱۶۰۰

● دامنه‌ی تحولات رنسانس با همه‌ی تأثیراتی که در زمینه‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی، علمی، دینی، ادبی و هنری و بیش از همه در حوزه آزاداندیشی و انسان‌گرایی برجای گذاشت، تا سده‌های هفدهم و هجدهم ادامه می‌یابد. در این زمان در ایتالیا نهضت باروک شکل می‌گیرد و قسمت اعظم اروپا را زیر پوشش خود قرار می‌دهد.

معنی کلمه باروک چیزی جز «مروارید ناصاف»، «پرتنوع» و «نامنظم» نیست؛ ولی در پس این کلمات، تعابیر و توصیفاتی نهفته است که بعدها منتقدان را برای تعمیم برهنر این دوره و حتی دورانهای گوناگون دیگر یاری داد. تا جایی که اکنون معانی شگرف، چشم‌نواز، شکوهمند، پرتجمل و... را نیز تداعی می‌نماید.

باروک بصورت نهضتی هنری با مایه‌گرفتن از انسان‌مداری و توجه عمیق‌تر به موضوعات زمینی و همسو با گسترش نهادها و افکار غیرکلیسایی، شیوه‌ی رنسانس متقدم را ترک کرد و به‌جای شیوه‌ی عقلانی هرچه بیشتر به‌احساس میدان داد.

شییه‌سازی فردی و شگردهای گوناگون ژرف‌نمایی مجازی و بکارگیری تزئینات، از خصوصیات این سبک است. میکلائجلو دمریزی - که بر پایه‌ی نام زادگاهش خود را کاراوادجو نامید - یکی از پدیدآورندگان بزرگ آثار نقاشی این دوره است. او با جرأت به‌تمام سنت‌های نقاشی دوره‌ی رنسانس پشت کرده مغرورانه اعلام می‌کند:

«اینک مردم کوچه و بازار هستند که یگانه آموزگار من برای درک هرچه بهتر طبیعت خواهند بود».

او با تکیه بر تکنیک و شیوه‌ی جدید خودش و انتقاد از استادان دوران قبل واکنش مخالف دیگران را علیه خود برانگیخت. کاراوادجو برای اولین بار با رئالیسم آشتی‌ناپذیرش به‌تصویر موضوعات گوناگون پرداخت و با حذف جنبه‌های مرسوم در نقاشی‌های مذهبی‌اش به آنها

لحنی زمینی و مادی داد و این بیان واقعیت‌گرا را با تأکید و دقت موشکافانه‌ای در ترسیم آدم‌ها و طبیعت بی‌جان اطراف آنها به کار گرفت. هدف او تکیه بر واقعیت کامل و جودى انسان با پستی و بلندی، شکوه و فناپذیری و شادی و اندوهش بود، که این امر چه از طریق عناصر تشکیل‌دهنده‌ی موضوع و چه با کاربرد قوی دو عنصر بعدی مهم هم‌چون نور و تاریکی در تابلوهایش بخوبی آشکار است. در نقاشی روی جلد کاراوادجو لحظه‌ی ملاقات مسیح با دو تن از مریدانش را در مهمانخانه‌ی بین راه اورشلیم و اما به‌هنگام شام به‌تصویر کشیده است. شناسائی عیسی به‌مریدانش با تقسیم‌کردن نان بین آنها صورت می‌گیرد و به‌این طریق او می‌خواهد به آنها بفهماند که او همان رهبر از دست‌رفته‌شان است که پیش آن‌ها برگشته است. تعجب و شگفت‌زدگی آن‌ها خارق‌العاده نقاشی شده است درحالی‌که مدیر مهمان‌خانه گیج و متحیر به‌نظر می‌رسد.

مریدی که سمت راست نشسته است (صدف روی لباسش نشان زائربودن او است). در لحظه‌ای که عیسی را شناخته‌ست دراماتیک‌تری از خود نشان می‌دهد. بازوان کشیده‌شده‌اش گویای به‌صلیب‌کشیدن عیسی است و بازوی چپ او به‌صورت خارق‌العاده‌ای به سمت بیرون کادر و به طرف نظاره‌گران می‌باشد. مرید دیگر در طرف مقابل اوست کسی که با آرنج پاره‌اش به‌نظر می‌رسد خونسردانه ناظر بر صحنه است.

کاراوادجو ممکن است تحت تأثیر نقاشی‌های لئوناردو داوینچی بوده که مسیح او مردی است جوان، غیر معمول، بدون ریش، آرام و درخشان، فراسوی رنج هدایت‌کردن، به‌دور از درد و اندوه مصلوب‌شدن و دلهره‌ی زندگی فانی. چهره‌اش با تابش نوری از سمت چپ روشن شده و این بازی نور و تاریکی که شیوه معمول نقاشی اوست در همه‌جای تابلو به‌چشم می‌خورد. سبد میوه با ظرافت خاصی بر لبه میز، متزلزل، نقاشی شده و تصویرکردن بخشی از آن در فضا اصرار بر توجه و ستایش بیننده است. درانتخاب میوه‌های نگاهی نمادین دارد: انار سمبل تاجی از خار است، سیب و انجیر منشاء گناه انسان و انگور دلالت بر شراب عشاء ربانی است. سمبل خون مسیح.

در تابلو «جوان نوازنده عود» این نکات را می‌شود مشاهده کرد. او جوان زیبایی را ترسیم کرده که در نگاه اول با چهره‌ی یک دختر ممکن است اشتباه شود، با اندامی ظریف و بسیار شاداب که لبخندی به‌لب دارد ولی در عمق چهره‌اش می‌توان اندوه را حس کرد. زیبایی جوان همچون طراوت و شادابی میوه‌ها و گل‌های نقاشی شده امری طبیعی است که پایانی جز پڑمردگی و فنا ندارد. چیزی که کاراوادجو در بیشتر تابلوهایش به‌نمایش می‌گذارد.

کاراوادجو، با دقت و قدرت شگرف در تصویرکردن انسان و طبیعت بی‌جان در تابلوهایش،



جوان (پسر) نوازنده عود

و هم‌چنین با بکارگیری عنصر نور و تاریکی - امری که برای اولین بار توسط او صورت گرفته است - ضمن ژرف‌نمایی بیشتر به جلوه و تنوع فضای نقاشی می‌افزاید. مجموعه‌ی این دستاوردهای نوین او در نقاشی‌هایش بعدها تأثیرات عمیقی در دیگر نقاشان داشته که شاید بتوان یکی از بزرگترین تأثیرپذیرفته‌گان از هنر او را بخصوص در استفاده از تکنیک نور و تاریکی رامبراند دانست.

آثار کاراوادجو را باید در زمره‌ی اولین و بزرگترین تحولات در زمینه‌ی شکل‌گیری نقاشی رئالیستی در تاریخ نقاشی به حساب آورد. امری که بعدها توسط نقاشان بزرگی پی‌گیری شد. داخل متن: مرد جوان عودنواز - اثر کاراوادجو (۱۵۷۳ - ۱۶۱۰)

رنگ روغن ۱۲۰ × ۹۴ سانتیمتر ۱۵۹۶

پل سزان - (۱۸۳۹ - ۱۹۰۶)

پشت جلد - طبیعت بی‌جان

● پل سزان، به‌خاطر مقام پیشوائی‌اش در تحولات هنری دوران نوین و بخصوص نفوذ عمیق او در شکل‌گیری و پیدایش «کوبیسم» یا «حجم‌نمایی»، از اهمیت خاصی بهره‌مند است. او به‌دعوت هم‌کلاسی قدیمی‌اش امیل زولا که در حقیقت تئورسین امپرسیونیست‌ها بود به پاریس رفت و با ترغیب و اصرار او رشته حقوق را ترک کرد و به نقاشی رو آورد و به آموزش مدرسه‌ای پرداخت، بعدها به شمال پاریس رفته و تحت تأثیر پیسارو به نقاشی پرداخت. مطالعات شخصی وی در آثار استادان کهن، که در موزه لوور گردآوری شده بود، او را

متقاعد کرد که در امپرسیونیسم شکل و ساختاری وجود ندارد؛ در این دوران او به مطالعه روابط اشیاء و ساده کردن آنها تا حد حجم‌های ساده در آتلیه یا در حقیقت لابراتوارش پرداخت و در تکوین این امر تئوری مهم خود را براساس این جمله معروف سامان داد

«می‌توان تمامی طبیعت را به وسیلهٔ حجم‌های ساده همچون استوانه، کره و مخروط به تصویر درآورد، و آنها را در فضایی سه‌بُعدی شکل داد.»

او - همانگونه که در دوران کار به شیوه‌ی امپرسیونیستی‌اش - به ندرت مانند دیگران اشیاء را در فضا و درخشش نور آفتاب مستحیل می‌کرد و در بازآفرینی اشیاء خود را فروتنانه به آنها تسلیم می‌کرد، شیئی در نزد او همان نقش و اهمیت پیکر انسانی برای یونانیان در آفرینش تندیس‌های کلاسیک را داشت. وی با آنکه نوعی پافشاری بر سنت‌های آکادمیک گذشته را تبلیغ می‌کرد و در برابر آثار نقاشی استادان باروک از هیجان به‌لرزه درمی‌آمد، ولی قصدش نه نسخه‌برداری بلکه دریافت روابط آکادمیک پنهان در آثار اساتیدی همچون پوسین بود.

شیوه‌ی کار او منحصر به فرد است رنگ‌ها را یکی پس از دیگری می‌گذارد بی آنکه هر قطعه با قطعه‌ی کنارش بیامیزد و کارهایش تا حدی به یک موزائیک یا چهل تکه و یا شماره‌دوزی شبیه است. سزان خود را وقف جستجو برای واقعیت اشیاء با تکیه بر سطوح رنگی و حجم‌پردازی ناب و واقعی تنها با اتکاء به کنتراست رنگها نمود و در میان هنرمندان عصر خود با این واقعیت ممتاز می‌شود که بخش بزرگی از عمر خود را وقف نقاشی طبیعت بی‌جان نمود که به کمک آن به بیان عالی‌ترین احساسات و ژرفترین دریافتهای درونی خود دست یافت. او در اینکار سبب را به کره، گلدان و شیشه را به استوانه، میز را به مکعب و چین خوردگی‌های رومی‌زی را به مجموعه‌ی ترکیبی مخروط‌ها تشبیه و ساده کرد تا ماهیت واقعی اشیاء را، سوای تصویر ذهنی آنها، نقاشی کند و نمایش دهد، سزان شیوه‌ها و فرم‌هایی را کشف کرد که چشم‌اندازی گسترده از امکانات در برابر ما گشود که هیچ‌کس نمی‌تواند نهایت آن را ببیند تا آنجا که برپایه‌ی ابداعات او نه تنها مردانی چون پیکاسو، براک، لژه، ماتیس و... بلکه هنرمندان دوران معاصر هم دست‌مایه کار و آفرینش خاص خود را کشف می‌کنند.

شناخت و تحلیل عمیق سزان و دستاوردهایش در این مقاله کوتاه ناممکن و نیازمند بررسی و مطالعه‌ی بیشتری است، ولی پذیرش این مسئله اهمیت دارد که او برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین چهره‌ی هنر نو است و این امر بیشتر از دستاوردهایش به سبب مبارزه‌ی زاهدانه و بدون تظاهر همراه با کار و کار و کار اوست!